



ارتشتار

چون در این روزها در برخی از روزنامه‌ها مقالاتی در وجه اشتقاق لغت «ارتشتار» انتشار یافته و بظلمتی غلط دیگر افزوده شده، لازم آمد از برای رفع اشتباه بعضی خوانندگان ارجمند برسانم:

فحست «ارتش» درست نیست باید «ارتشتار» باشد، دوم این که معال است این لغت، چنانکه پنداشته‌اند، مرکب از «اره» و «تیشه» و از فعل دار (داشتن) باشد. معمولاً کلمات ساختگی که در این سالهای اخیر رواج یافته، از کتاب ساختگی دست‌نویس است کتابی که در زمان اکبر شاه هندی، از پادشاهان مغول نژاد تیموری (۱۰۱۴ - ۹۶۳ هجری قمری) در هند ساخته شده است. اما در مورد این لغت دست‌نویس گناهکار نیست چه در آنجا «رتشتار» بکار رفته و باین هیئت کلمه، نظر بهیئت باستانی آن که پادشاهان ایران، ایرادی وارد نیست. دیگر اینکه وجه اشتقاقهای شگفت‌انگیز و خنده‌آور که در این سالهای اخیر جزء معلومات برخی از لغت‌شناسان ما شده معمولاً از فرهنگ انجمن آذلی ناصری است. تألیف رضاقلی خان هدایت از نویسندگان دوره ناصرالدین شاه قاجار که در سال ۱۲۸۸ در گذشت. اما بآنجا که مراجعه کردم دیدم فقط نوشته: «ارتیشدار به معنی سپاهی و لشکری» در بسیاری از فرهنگهای فارسی این لغت یاد نشده زیرا در اشعار گویندگان قدیم بکار نرفته است. در فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۰۱۷ هجری در هند گرد آوری شده، آن را یاد کرده و شمیری از زرتشت بهرام پڑشو شاعر زرتشتی از وی که در قرن هفتم هجری میزیسته، شاهد آورده است. در هر جا که «ارتشتار» یا «ارتیشدار» ذکر شده ازاره و تیشه‌سختی بمیان نیل‌ده این وجه اشتقاق از کیست. و افتخار اختراع آن با کدامیک از لغت‌سازان است آنگاه نیستیم. از هر که باشد

شایان توجه است زیرا تاکنون کسی نشنیده و نخوانده که در قدیم سپاهیان قومی اره و تیشه بدست گرفته بجنگ رفته باشند و کشوری با اره و تیشه بروی لشکری گشوده شده باشد یا جنگاوران همواردان خود را با تیشه از پای در آورده و باره بدو نیم کرده باشند اگر در پیکاری اره و تیشه هم جزء اسلحه بوده، ناگزیر بسیار وقت لازم داشته تا هزاران تن از لشکر دشمن باره نابود شوند. بسیار دشوار بوده که کشور های پهناور هخامنشیان در روزگار کوروش و کمبوجیه و داریوش باندانهای اره گشوده شده باشند. اگر این لغت سازان فقط از برای آزمایش تن در میداند که باندانان اره میتوان هزاران درخت را نیم کنند، آنگاه بیهوده آمده خوب میدانستند که باندانان اره میتواند هزاران درخت را باسانی از جنگلهای مازندران و گیلان از پای در آورد و این بخش از ایران را در زمان کوتاهی مانند کرمان و سیستان ساخت، اما آدمی با پوست و گوشت و استخوان بدشواری اره میشود.

نگارنده درباره اسلحه ایرانیان تحقیقی کرده ام، آنچه در اوستا و فرس هخامنشی و نوشتهای پهلوی و در خبرهای نویسندگان یونان و روم از ابزار های جنگی ایرانیان سخن رفته، باندازه که توانستم گرد آوردم و بسیاری از لغتهای متروک که در گوشه و کنار ادبیات ما در نظم و نثر بجای مانده، نیز بر خوردم. در میان این ابزار های گوناگون که بخصوصه فزون و فراوان در اوستا یاد شده و معادل برخی از آنها در زبان فارسی بجای مانده، در هیچیک از آنها واژه نیافتم که یاد آور اره و تیشه باشد: نه در میان ابزار های حمله چون نیزه و تیر و کمان و کمند و شمشیر و کارد و گرز و فلاخن و جز اینها و نه در میان ابزار های مدافعه چون خود سپر و زره و گریبان و بازو بند و ران بند و جز اینها در میان این ابزار های جنگی بواژه «چکوش» دوبار در اوستا بر میخوریم، امروزه چکوش مانند اره و تیشه دست افزار درودگری یا نجاری هم هست. در اوستا چنانکه در هر مزدیشت فقره ۱۸ و مهریشت فقره ۱۳۰ در هر دو جا باتیر و کارد و گرز و ابزار های جنگی دیگر یاد شده و آن سلاحی بوده که می انداختند، مانند گرز کوچک که پرتاب می شده اتفاقاً در اوستا تیشه (تسه Tasha) در فر کرد (فصل) ۱۴ و ندیداد و فقره ۷ یاد شده و آن دست افزاری است از برای بریدن هیزمی که در آتش بسوزانند، درست همان دست افزاری که امروزه از برای بریدن چوب بکار میرود. اما اره: فقط در پهلوی ارک Arrak در ایاتکار جاماسپیک فصل ۴ فقره ۲۴ بنظر نگارنده رسیده و در لهجه بلوچی ارگ Arrag گویند. بی شک اره و تیشه از دست افزار های درودگری بوده و هست. در شاهنامه در داستان هوشنگ گوید پس از آنکه او آهن از سنگ خارا بیرون کشید آهنگری پیشه کرد:

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد
ناصر خسرو گوید:

در خانه دین چو منبری سازی
از فکرت تیشه ساز و از دست اره

کمان نیکنم لغت سازان در وقت ساختن وجه اشتقاق ارتش باره شدن دوتن از ناموران توجه کرده باشند چه بعقیده اینان در کارزار های تاریخی جهان هزاران هزار

رزماوران باره بخاك و خون خفتند دیگر جای آن نیست که فقط بدوتن آنهم درداستان که با اره شربت شهادت نوشیدند توجه کنند . یادآوری این دوتن در اینجا بی فایده نیست . این دو نامور بجای این که اژدم شمشیر آبدار بگذرند از دندانۀ اره نساھنچار گذشته اند : یکی از آن دو جمشید است که درداستان ایرانی باره بدو نیم گردید و دیگر زکریا از پیغمبران بنی اسرائیل است که در داستان سامی با اره دوباره شد .

جمشید از پادشاهان کیانی پس از آنکه خودستایی کرد و خود را جهان آفرین خواند ، با آنچنانکه در اوستا آمده پس از آنکه دروغگویی آغاز کرد ، فرۀ ایزدی، آن فروغ آسمانی که پشتیبان وی بوده ، از او روی برتافت ، از اژی دهاک (ضحاک) شکست دیده بگریخت . صدسال سرگشته گرد گیتی همیکشت نا اینکه او را در کسرانۀ دریای چین دستگیر کرده با اره بدو نیم کردند :

ز چشم همه مردمان ناپدید	چو صدسال اندر جهان کس ندید
بدید آمد آن شاه نا پاك دین	صدم سال روزی بدریای چین
یکایک ندادش زمانی درنگ	چو ضحاک آورد ناگه بچنگ
جهان را ازو پاك و بی بیم کرد	باره مر او را بدو نیم کسرد

در تاریخ بلعمی آمده : « و کشتن جمشید چنان بود که اره بر سرش نهاد و تابای او بدو نیم کرد . » ابن البلخی در فارسنامه گوید : « . . . جمشید بگریخت وضحاک او را طلب کنان بر پی میرفت تا او را بنزدیک دریای چین دریافت و بگرفت و باره بدو نیم کرد و در دریای چین انداخت و بروایتی گفته اند کی او را باستخوان ماهی بدو نیم کرد . در خود اوستاهم ، در زامیادیشْت ققرۀ ۳۶ اشاره شده که سپیتور (Spityura) جم را دو نیمه کرد ، در نامه پهلوی بندهش فصل ۳۱ ققرۀ ۵۳ نیز این داستان یاد گردیده و گفته شده که سپیتور Spitur برادر جمشید با اژی دهاک برادر خود را دو نیم کرد . نام این برادر جمشید در فارسنامه (ص ۳۳) اسفور یاد گردیده « اول کسی که بروی جمشید خروج کرد برادرش بود اسفور نام و لشکرها بدین برادر او جمع شدند و قصد جمشید کرد و جمشید از پیش او بگریخت . . . » در ایاتکار جاماسپیک فصل ۴ ققرۀ ۲۴ آمده : « جمشید گرفتار اژدهاک که او را بیوراسپ خوانند گردید او را با همراهی سپیتور برادرش با اره هزار تیغه برید . » میرخواند در روضۀ الصفا آورده : « ضحاک او را در کنار دریای چین در میان درختی میان تهی یافت و بفر مسود او را با آن درخت باره بقطع رسانیدند . »

اما اره شدن پیغمبر زکریا در داستان سامی ، و آن چنین است که قوم بنی اسرائیل پس از ولادت مسیح بر او بدگمان شدند خواستند او را بکشند در این باره در بلعمی آمده : « . . . زکریا علیه السلام بگریخت و روی بشام نهاد و خواست که از پس مریم برود و بنی اسرائیل آگاه شدند و آهنگ زکریا علیه السلام کردند و چون زکریا علیه السلام ایشان را بدید در شهر درختی بود بزرگ و میانش تهی و کواک شده بود بمیان آن درخت در شد و ایشان بی او همی آمدند تا بهای درخت رسیدند کسی را ندیدند گمان بردند که او بدرخت اندر همی شده است و باز گفتند چگونه باندرون درخت اندر شده باشد

ندانستند که میان آن نهی است و خواستند که باز گردند ابلیس علیه العنة بیامد و ایشان را گفت باره بیرید که او در میان درخت باشد خود بدید آید تا خویش بدیدند آگاهی نداشتند». در مجمع التواریخ یاد شده: « پس بنی اسرائیل قصد کشتن زکریا کردند و گفتند او کافر شد که با مریم جمع آمد و عیسی از وی بزاد، زکریا بگریخت که سوی ایشان رود در عقبش بیامدند درختی را دیدند ابلیس ایشان را گفت این درخت را بیرید اگر در میان آن باشد کشته شود و اگر نه زبان ندارد پس درخت بیریدند و زکریا کشته شد ».

این است داستان اره شدن زکریا که در ادبیات فارسی هم بآن اشاره شده: چه عقل را بدست امانی گرو کنم چه اره بر سر زکریا بر آورم (خاقانی) ز بعد او زکریا بماند هفصد سال بریده گشت بدو نیمه در میان شجر (ناصر خسرو) چنانکه دیده میشود در هر دو داستان، جمشید و زکریا در میان درختهای کهنسال و میان نهی یا کاواک پنهان بودند و آنان با آن درختان با اره بدو نیمه شدند. با وجود این اگر لغت‌سازان خواسته باشند همین دو داستان را دلیل بیاورند که اره از ابزارهای جنگی بوده و آدمی را دو باره میکرده بهتر است که اره دیگری نشان شان دهم که بگفته ایا تبار جاماسپیک بجای هزار تیغه، اصلاً دندان‌ها نداشته و سنگ را هم میبریده و آن اره است که ناصر خسرو از آن یاد میکند. این شاعر علوی روزهای اول و دوم ماه رمضان ۴۳۸ قمری را در رمه که از شهرهای فلسطین و در ۳۹ کیلو متری شمال شرقی بیت المقدس واقعست، گذرانیده و در سفر نامه خود (ص ۲۷) چنین مینویسد:

« در این شهر رخام بسیار است و بیشتر سراها و خانه‌های مردم مرخم است بتکلف و نقش ترکیب کرده و رخام را باره میبرند که دندان ندارد و ریگ مکی در آنجا می کنند و اره می کشند بر طول عمودها نه بر عرض چنانکه چوب از سنگ الواح میسازند». اینک که اندیشه اره و تیشه از سر بدر کردیم و دانستیم که از ابزارهای جنگی نبوده و واژه « ارتشتار » از آنها ترکیب نیافته بوجه اشتقاق آن می پردازیم. گفتیم کلمه « ارتشتار » در اشعار گویندگان پیشین بشظر نگارنده نرسیده اما در نوشته‌های پهلوی بسیار آمده، از آنهاست دینکرد و بندهش و کارنامه ارتخشیر پاپکان و زادسپرم و پند-نامه و شکند گمانیک و بیچار و مینو خرد و ایا تبار جاماسپیک. در این چند نامه که نگارنده خود دیده‌ام مکرراً کلمات ارتشتار (جمع آن ارتشتاران) و ارتشتاریه Arteshtārih و ارتشتارستان بکار رفته است. در کتاب پهلوی دینکرد در سخن از بیست و یک نساک (= کتاب) اوستا می نویسد: « در شانزدهمین نساک فصلی است که « ارتشتارستان » نام دارد و در آن از کارهای سپاهی و لشکری یاد گردیده است ».

در نوشته‌های پهلوی در بسیاری از موارد « ارتشتاران » دومین گروه از طبقات چهارگانه ایران بشمار آمده، در مقابل آتورزان و کشاورزان و هتخشان، یعنی نخستین و سومین و چهارمین گروه که پیشوایان دینی (یا آنچنانکه در کارنامه ارتخشیر پاپکان آمده: دانایان و مرغ مرتان) و برزیگران و دستورزان یا کسانی که کارهای دستی داشتند مانند درودگران و درزیان (خیاط) و آهنگران و جز اینها. در شاهنامه در داستان جمشید از این چهار گروه یاد گردیده اما هر چهار لغت بدست نساخ خراب شده

کاتوزیان ، نيساريان ، نسودی ، اهنوخوشي نوشته شده است
در سنگ نبشتهای پادشاهان هخامنشی واژه ارتشتار نیامده ، اگر بجای مانده
بود ناگزیر مانند واژه اوستائی آن رتهشتر **Rathaēshtar** میبود .

دراوستا بیش از سی بار « رتهشتر » و هیستهای دیگر آن یاد گردیده و در تفسیر
اوستا (زند) که از زمان ساسانیان بما رسیده ، همین واژه بزبان پهلوی رایج آن
روزگاران بارتشتار گردانیده شده است . در اوستا واژه رتهشتر درست مانند ارتشتار
در نوشتههای پهلوی ، از برای تعیین دومین گروه (بیشتر **Pishtra** = پیشه) مردمان
بکار رفته و از آن مردمان جنگی و رزماوران اراده شده است . مورخ یونانی پروکوپ
Procope که در پایان سده پنجم میلادی میزیسته و محمد جریر طبری که در سال
۲۲۴ هجری تولد یافته و در سال ۳۱۰ در گذشت از « ارتشتاران سالار » که در روزگار
ساسانیان بلندترین پایه لشکری بوده یاد میکنند . در تاریخ بلعمی که ترجمه فارسی
است از تاریخ عربی طبری نیز « ارتشتاران سالار » و در کارنامه ارتخشیر باپاکان فصل
۱۸ قرة ۴ « ارتشتار سردار » آمده است .

رتهشتر **Rathaēshtar** مرکب است از دو جزء نخست رتهه **Rathae** که خود
جداگانه دراوستا بمعنی گردونه (ارابه) بسیار بکار رفته همچنین در سانسکریت رتهه
Rathae بهمین معنی است و در زبانهای معروف بهند و اروپائی چنانکه در لاتین
Rota (در فرانسه **Roue**) و در آلمانی **Rad** بمعنی چرخ است . دوم شتر **Shtar**
از مشتقات مصدر ستا **Stā** میباشد که دراوستا و فرس هخامنشی و سانسکریت (**Sthā**)
آمده و در پهلوی و فارسی استادن (ستادن = ایستادن) شده است . در سانسکریت کلمه
رتهشتا **Ratheshtā** در ترکیب و مفهوم با کلمه اوستائی مطابق است . بنا بر این
ارتشتار لفظاً یعنی بگردونه استاده یا گردونه و چرخ سوار یا عبارت دیگر جنگاوری
که با گردونه در تکابو است . از اینکه نام گروه جنگاوران و مردان کارزادی از گردونه
است برای این است که با گردونها بمیدان بیکار در آمدن از شیوه های دیرین ایرانیان
است . ایرانیان در بارینه کشور گشائیهای خود را (گذشته از نیروی بازوی یلان) مدیون
اسبهای چالاک و گردونهای چست خود هستند . در اوستا که از کهن ترین آثار کتبی
ایران بشمار است ، بسا از چرخهای خروشنده و گردونهای تند و چست دلیران در
میدانهای کارزار سخن رفته است . چرخ و گردونه اختصاص باقوام هند و ایرانی دارد
و هیچ جای شکفت نیست که نام جنگاوران این دو خاندان از گردونه (رتهه) باشد .
در نقش مهری که از داریوش بزرگ در موزه لندن موجود است ، شاهنشاه هخامنشی در
یک گردونه دو چرخه ایستاده در کار تیر انداختن است . از آنچه گذشت پیداست که
چگونه لفظ « ارتش » غلط و « ارتشتار » درست است ، بکلمه بزرگ ارتشتاران که
امروزه بمعنی فرمانده کل قوا گرفته میشود هیچ ابرادی وارد نیست . کسانی که لفظ
ارتش را ساخته و از حسن ظن پذیرندگان آن سوء استفاده کرده اند چون بهیچ روی از ترکیب
کلمه آگاه نبودند ناگزیر جزء اخیر کلمه را از فضل داشتن پنداشته و با خود گفتند اگر
از « ارتشتار » جزء اخیر را برداریم میماند « ارتش » چنانکه از کلمه مرکب « تبار »

اگر «دار» حذف شود «تب» معنی مستقل خود را خواهد داشت. نپیدانم ارتش وقتی که از «دار» یا «تار» (با قائل شدن تبدیل دال به تاء) جدا شد بچه معنی است! این کلمه مرکب رویهم بمعنی «جنگاور» است و بر صورتیکه اسم جمع گرفته شود گروه یا طبقه جنگاوران از آن اراده میشود. گفتیم واژه باستانی ارتشتار مرکب است از «رتبه» و «شتر» اولی گردونه است و دومی از فعل ستادن. چرا در جدا کردن این دو جزء از همدیگر، شین از جزء دوم را بجزء اول پیوستند؟ اگر از لغات مرکب مانند «بازوبند» و «دلگشا» و «دشخوار» و لغت ترکی «پشقاب» ندانسته و بدون باز شناختن اجزاء آنها باره از آنها را انداخته بگویند: بازوب - دلگک - دشخ - پشق، یا الفاظی خواهید ساخت که از برای تألیف جلد دوم دستاویز بکار خواهد آمد و لغت سازان نسل آینده از آن بر خوردار و پرمایه تر خواهند گردید!

بهر حال لفظ ارتش باین هیئت مهمل است.

از برای رفع هر گونه اشتباه باید گفته شود در تصریف اسماء (Declinaison) در هیچیک از حالات (Casus) هشتگانه که در زبان اوستانی و فرس هخامنشی داریم رتهشتر (Rathaêshhtar) بهیئت رتهش (Rathaêsh) در نمیآید تادر پهلوی و فارسی ارتش بشود.

اتفاقاً در همین روزها در یک روزنامه، بنام کسی بر خوردم که «خشایار» نامیده شده است. این نام باید همان باشد که در این سالهای اخیر خشایارشا نوشته شده و پیش از این مثل یونانیان کسر کسس Xerxes میگفتند و او پسر داریوش بزرگ و چهارمین شاهنشاه خاندان هخامنشی است. از خود او چند کتیبه بخط میخی بجای مانده و خود را خشایارشن (Khshyârshan) میخواند. این اسم مرکب است از «خشیه» و «ارشن» Khshy + arshan جزء اول آن در فارسی شاه شده و جزء دوم بمعنی مرد و دلیر است. بنا بقاعده کلی در فرس هخامنشی و اوستا، وقتی که در یک کلمه مرکب دو حرف «ا» (a) بهم پیوست، آن دو حرف در یکدیگر ادغام شده «آ» (ê) باز یا «آ» کشیده، میگردد، چنانکه در همین نام خشایارشن شده است. این اسم لفظاً بمعنی دلیر شاهان با در میان پادشاهان مرد، میباشد.

اگر خشایار همان خشایارشن باشد مثل کلمه ارتش بصورت درستی در نیامده است، چیزی که هست «خشایار» نام کسی است یا نام کسانی است از یک خانواده، و آنان خود دانند، اما ارتش بمؤسسه ای اطلاق میشود که همه ما ایرانیان بآن علاقه مند هستیم و آرزو مندیم که سپاهیان میهن ما از حیث لفظ هم منزله باشند.

اگر بجای ارتش، آنچنان که بوده و باید باشد «ارتشتار» گفته شود، لفظ نادرستی بآسانی درست و مورد پسند عارف و عامی خواهد گردید. امید است عضوی که بدست نادانی با همان اره و تیشه بریده شده، دیگر باره به یکسر چندین هزار ساله خود پیوسته، لغت برازنده و تندرستی بدرآید.